



بسمه تعالی



امریکا از درون

روایت افولِ مستمرِ قدرتِ سخت و نرمِ امریکا

محمدعلی شفیعی

دوره راویان پیشرفت انقلابی

دانشگاه جامع امام حسین علیه السلام — آذرماه ۹۷

فهرست

مقدمه	۴
کشوری به نام امریکا نداریم	۵
حاکمیت در امریکا	۸
اقتصاد امریکا	۹
تجربه بازار آزاد در امریکا	۱۱
دلیل پایین بودن درصد بیکاری در امریکا	۱۳
جنبش ۱۵ دلاری ها	۱۵
سیاست شرکتی در امریکا	۱۶
زیرساخت های امریکا	۱۸
بهداشت و درمان در امریکا	۱۹
تاریخچه مذهبی امریکا	۲۱
خرافه گرایی در امریکا	۲۳
تفاوت گرایشات دینی امریکا با اروپا	۲۴
حقوق اجتماعی	۲۸
روابط پیش از ازدواج	۳۰

۳۱	 اقلیت ها در امریکا
۳۵	 صنعت زندان
۳۹	 چگونگی مهندسی مشارکت در انتخابات
۴۳	 پرسش و پاسخ

بسمه تعالی

مقدمه

برای ورود به بحث ابتدا یک مقدمه ای خدمتتان عرض می کنم، در بحث آمریکا اولین و مهم ترین نکته این است که باید خودمان را نسبت به آنها اقناع کنیم، خواه نا خواه همه ما شاید به غلط، یک پس زمینه مثبتی نسبت به وضعیت آمریکا داریم. نه به ارتباط آمریکا با ایران، که در این زمینه بعید می دانم کسی نگاه مثبتی نسبت به این موضوع داشته باشد. ولی نسبت به وضعیت آمریکا یک نگرش مثبتی وجود دارد، مثلاً اینکه اوضاع مردمشان به لحاظ اقتصادی خوب هست و رفاه دارند و در ایران هم فقط جنبه های مثبتشان نشان داده می شود.

به همین دلیل اولین کار و اولین قدم در بحث آمریکا، این هست که بتوانیم خودمان را اقناع کنیم تا مردم خیلی راحت تر صحبت های ما را بفهمند و درک کنند که درمورد چه موضوعی صحبت می کنیم و نکته دوم هم نوع مقایسه وضعیت ایران و وضعیت آمریکاست، که نوع ورود مان به موضوع و نوع مقایسه ای که می خواهیم انجام دهیم نباید غلط باشد، چون در آن صورت مقایسه غلط می شود.

خیلی وقت ها در مورد آمریکا جملات کلی می گوئیم، نظیر اینکه وضع اقتصادی آمریکا بد است، این یک جمله کلی است و درست نیست چون بیشترین تولید ناخالص داخلی در جهان متعلق به آمریکا هست، پس نمی توانیم بگوئیم که اقتصاد آمریکا ضعیف و بد است. اینکه بگوئیم اقتصاد آمریکا، اقتصاد ضعیفی است خیلی جمله درستی نیست و خب طبیعتاً کسی هم قبول نمی کند.

مقایسه و استدلال باید مبنای درستی داشته باشد. مثلاً من یک بار یک جایی، تعدادی از دوستان بود که در مورد دفاع مقدس، سوالات و شبهات زیادی داشتند

و معتقد بودند که ایران در جنگ شکست خورده است. حالا این حرف ها را یا از سر بی اطلاعی می زدند و یا از جایی شنیده بودند.

آنها استدلال می کردند که ما در جنگ این همه کشته دادیم، شهرهایمان ویران شد و و بازنده جنگ ما بودیم. من پرسیدم که هدف عراق از شروع جنگ چه بود؟ گفتند می خواستند اروند و خوزستان را بگیرند و انقلاب ایران را شکست دهند. باز پرسیدم هدف ما از این جنگ چه بود؟ گفتند چون ما جنگ را شروع نکردیم، هدفی هم نداشتیم و فقط هدفمان این بود که از خودمان دفاع کنیم. گفتند که ما یک بخش هایی از خاک عراق را گرفته بودیم، اما عقب نشینی کردیم، گفتم مگر هدف ما گرفتن خاک عراق بود؟ گفتند نه می خواستیم دفاع کنیم.

جنس مقایسه و نوع استدلال بسیار مهم است، وقتی به این شکل من استدلال کردم و دفاع کردم، آنها هم پذیرفتند که هدف ما از جنگ، دفاع از تمامیت ارضی و حفظ انقلابمان بوده و به هدفمان رسیدیم ولی عراقی ها که به دنبال تجاوز به خاک ایران و از بین بردن انقلاب بودند به هیچ یک از اهداف خود نرسیدند و شکست خوردند. پس خیلی واضح و روشن است که ما پیروز جنگ بودیم و نمی توانیم بگوییم که حتی جنگ مساوی شد. درست است که خسارت هایی دیدیم اما در واقع ما پیروز این نبردها بودیم.

در بحث آمریکا هم سعی می کنم استدلال هایمان از همین جنس باشد و برویم به این سمت که بتوانیم یک مقدار اقناعی تر صحبت کنیم.

کشوری به نام امریکا نداریم

اول یک مقدمه ای از خود آمریکا بگوییم، ما اصلاً کشوری به نام آمریکا نداریم. یعنی آن سرزمینی که ما در آمریکای شمالی می شناسیم، جنوب کانادا و شمال

مکزیک کشوری به نام آمریکا نیست. ۵۰ سرزمین جدا از هم که با هم یک اتحادیه ای را تشکیل می دهند، اسم این اتحادیه را ایالات متحده گذاشته اند و چون در موقعیت قاره آمریکا قرار گرفته به آن ایالات متحده آمریکا می گویند. پس کشور واحدی به نام آمریکا اصلاً وجود ندارد و با کشور واحدی رو به رو نیستیم. ما در واقع با یک اتحادیه ۵۰ عضوی رو به رو هستیم و باید در واقع با این ها مقابله کنیم. خوب این اتحادیه در ابتدا یک سری ضروریاتی دارد وقتی که بگوییم یک اتحادیه ۵۰ عضوی خیلی متفاوت است نسبت به وقتی که بگوییم با یک کشور واحد روبرو هستیم. نکته مهمی که وجود دارد این هست که این ۵۰ ایالت هیچ همسویی با همدیگر ندارند. قوانین مشترک به هیچ عنوان ندارند. رویه های مشترک به هیچ عنوان ندارند. بعضاً به طور اتفاقی اشتراکاتی وجود دارد. مثل ما که به طور اتفاقی ممکن است ویژگی های مشترکی با یکدیگر داشته باشیم مثلاً با کشورهای چین، ژاپن کره و ... این را نمی توانیم بگوییم که ما همسو هستیم، یک رویه ای هست که به آن رسیده ایم و با هم مشترک هستیم.

ما حتی رویه های مشترکی با ایالات متحده داریم، اما نمی توانیم بگوییم که ما با آن ها یکی هستیم، پس در واقع این ۵۰ ایالت هم یکی نیستند. مثلاً قانون قمار بر خلاف چیزی که به نظر می رسد، در ایالات متحده ممنوع است، ولی در همه ایالات آمریکا ممنوع نیست و در یک سری جاها آزاد است و قانون مشخص و واحدی هم وجود ندارد که دولت مرکزی تصویب کند که این قانون این حرکت نباید باشد. هر ایالتی برای خودش تصمیم می گیرد. خوب طبیعتاً وقتی هر ایالتی خودش تصمیم بگیرد اشتراک نظر ممکن است بوجود بیاید و راه دور زدن قانون هم ممکن است با هم متفاوت باشد و ۵۰ روایت مختلف وجود دارد.

مثلاً در ایالات می سی سی پی که یک رودخانه ای هم به همین اسم دارند و چون می خواهند این قانون را دور بزنند، گفتند که در خاک ما نباید قمار انجام شود و کسانی که صاحب این صنعت هستند گفتند ما در خاک ایالت می سی سی پی قمار خانه ای راه نمی اندازیم، اما آمدند یک کازینو شنواری را روی رودخانه می سی سی پی راه انداختند و هر کسی که بخواهد قمار کند باید سوار قایق شود و به این کشتی که در وسط رودخانه قرار دارد برود و از امکانات و تسهیلات کازینو استفاده کند.

حتی قمار خانه ها را به هشت دسته تقسیم می کنند مثلاً قمار ورزشی، ورق بازی و ... که جالب هست که بعضی ایالت ها هر ۸ نوع قمار را منع می کنند و بعضی از ایالت ها هر ۸ نوع قمار را آزاد اعلام کرده اند. مثلاً در ایالت می سی سی پی هر ۸ نوع قمار ممنوع است و به هیچ عنوان نباید این کار انجام شود و به نوعی این کارها هست و دو سه نوعش انجام می شود و بازرس بررسی می کند و می بیند که چه نوع بازی هایی در آن باشگاه انجام می شود. بر روی قمار های آنلاین چندان نظارتی صورت نمی گیرد ولی باید در تراکنش های مالی شان اعلام کنند که بر اساس کدام نوع قمار بوده است و طبیعتاً هم چون فقط براساس اعلام خود آن فرد هست، پس نظارت خیلی دقیقی صورت نمی گیرد و فقط مبلغ اعلام می شود.

یا در یک مثال دیگر که خیلی بعضاً دیده می شود که در کل ایالات متحده ممنوع هست، یعنی همه ۵۰ ایالت این را مجاز نمی دانند ولی باز هم یک استثنا وجود دارد که در برخی ایالت ها در مراکز غیر شهری کازینو دارها می توانند در حاشیه شهر کارشان را انجام دهند و در واقع این کار به نوعی آزاد هست.

اینکه چه قوانینی هست را می توانید سرچ کنید و پیدا کنید ولی آنچه که برای ما مهم هست، اثراش هست که یکی از این اثرات و نکاتی که هست نکات جدایی طلبی در آمریکاست.

البته این موضوع خیلی به ذهن نمی رسد اما این ایالت ها همه عضو یک اتحادیه هستند و هر عضو به راحتی می تواند از اتحادیه جدا شود. الان یک موضوعی که بعد از روی کار آمدن ترامپ هم خیلی تشدید شد به اسم کالگزیت یک جنبشی راه انداختند که ایالت کالیفرنیا می گفت ما اصلاً می خواهیم جدا شویم و یک کشور مجزا باشیم. ایالت کالیفرنیا اگر هم جدا شود، هشتمین قدرت اقتصادی جهان می شود، در این صورت، طبیعتاً در صد زیادی از قدرت آمریکا کم می شود، به این علت که اگر این ایالت مستقل شود، بخش عظیمی از تکنولوژی ایالات متحده آمریکا در سانفرانسیسکو هست و صنعت سینمایی آمریکا نیز در همین ایالت هست. این جنبش یک دوره ای شکل گرفت و می خواستند همه بررسی برگزار کنند، اما چون جنبش خیلی قوی نیست، نتوانستند امضاها را جمع کنند و با برگزاری همه پرسی موافقت نشد.

حاکمیت در امریکا

نکته بعدی که در بحث شناخت آمریکا مهم است، بحث چگونگی عملکرد آمریکا است. آمریکا مثل بسیاری از کشورها از جمله ایران سه قوه دارد؛ قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه و اینها خودشان در هر ایالت سیستم و روایت خودشان را دارند و قدرت فرماندهی های هر ایالتی که در ایران فرماندار می گوئیم، به اندازه قدرت رئیس جمهور آمریکا هست و قدرت این فرمانداران در ایالت خودشان از رئیس جمهور بیشتر است. بخاطر اینکه قوانین در ایالت خودشان تصویب می شود و نظارت و اجرایش هم در همان ایالت هست و کاری به دولت

مرکزی یا فدرال ندارد. دولت فدرال تنها قدرتی که از اول هم در سیاستشان پیش بینی شده، بحث سیاست خارجی شان هست و در واقع دولت مرکزی تنظیم کننده سیاست خارجی هست.

به طور کلی دولت مرکزی در قوانین داخلی هیچگونه دخالتی نمی تواند داشته باشد و در واقع آن مالیاتی که دولت مرکزی می تواند بگیرد یک بخشی از مالیات هست که به آن می گویند مالیات فدرال که برای همان بحث سیاست خارجه مصرف می شود و یک مالیاتی هم در واقع به ایالت خودشان می دهند که برای سیاست های داخلی مصرف می شود و اینکه چقدر هم بگیرند ارتباطی به دولت مرکزی ندارد، باز اینکه از چند درصد از درآمد مالیات باید بگیرند هیچ ربطی به دولت فدرال ندارد. نکته دیگر این هست که ما اصطلاح دولت را که به کار می بریم با ایران فرق می کند، در ایران منظور از دولت رئیس جمهور و کابینه اش هست، اما در آمریکا منظور از دولت، هر سه قوه هستند.

اقتصاد امریکا

اما بحث اقتصاد که آمریکا اولین کشور در دنیا هست. در کلیپی که در آغاز صحبت های من پخش شد صحبت هایی از مقام معظم رهبری پخش شد که ایشان اعلام کردند که در واقع ۱۵ هزار میلیارد دلار بدهی آمریکا هست که این مبلغ خیلی قدیمی هست و الان که من در خدمت شما هستم تقریباً ۲۱ هزار میلیارد دلار بدهی آمریکا است. یعنی بیش از تولید ناخالص ملی شان در یک سال بدهی دارند. آمریکا بالاترین تولید ناخالص در دنیا را دارد اما هم بالاترین بدهی را در دنیا دارند و هم بالاترین درصد به کشورهای پیشرفته دارند، هیچ کشوری عدد بدهی اش ۲۱ هزار میلیارد دلار نیست و هیچ کشوری میزان بدهی اش بیشتر از تولید ناخالص ملی اش نیست.

ممکن است پرسید چرا آمریکا این بدهی ها را هیچ وقت تسویه نمی کند و چرا طلبکارها طلبشان را مطالبه نمی کنند. من یک مثال ساده قابل لمس می زنم. من به بچه ها می گویم شما رفیقان قلدر مدرسه است و یک پولی از شما قرض می گیرد و میگوید که بعدا پس می دهم، خوب شما یکبار هم بگو یید ۵۰ تومان من را پس بده، اما چون قلدر است می گوید پس نمی دهم و شما هم دیگر زورتان به او نمی رسد، حالا هر چند بار دیگر پولتان را بخواهید، تا وقتی خودش نخواهد نمی دهد. بعدش می خواهید چکار کنید مثلا به ناظم بگویید، ناظم هم به او می گوید که پول را پس بدهد اما باز هم می گوید نمی دهم. ناظم هم یکی دوبار می گوید ولی در نهایت می بیند که او پول را نمی دهد رهایش می کند.

بخش عمده بدهی آمریکا در حدود سال ۲۰۰۸ در نتیجه آن بحران اقتصادی که در آمریکا آغاز شد و به نوعی تمام دنیا را در برگرفت، بوجود آمد و این بخاطر اوراق قرضه ای بود که کشور چین از آنها گرفت. اوراق قرضه هم مثل این اوراقی هست که در ایران فروخته می شود، مثلاً می گویند می خواهیم راه آهن را توسعه بدهیم و می آیند اوراق قرضه می فروشند و مردم می خرند. آمریکا هم به همین صورت به کشور چین نزدیک به هشت یا نه هزار میلیارد دلار اوراق قرضه فروخت تا پولش را به شرکت هایش تزریق کند و خود را از آن مشکل خارج کند. چین چرا این را قبول کرد؟ بخاطر اینکه اون بحران اقتصادی همه دنیا رو گرفته بود و چین احتمال می داد کشور خودش هم متضرر بشه، چین هم میدونه که این برگشت نداره اما این بازی قدرته و میخواد به زوری در برابر امریکا داشته باشه.

بعد از آن در سال ۲۰۱۱ بود که روسیه به چین گفت شما انقدر اوراق قرضه از آمریکا دارید، بیایید این ها را در اقتصاد جهانی بریزید و اقتصاد آمریکا را بهم

بریزید و تماشا کنیم و از آن قدرت اول بودن پایین بیاوریمش، اما چین این پیشنهاد روسیه را نپذیرفت چون از واکنش آمریکا می ترسید و نگران بود به کشورش آسیب بزند. ولی در طولانی مدت اگر اقتصاد آمریکا با همین روند جلو برود بدهی اش همینطور بالا می رود و اگر بدهی آمریکا از یک حدی بیشتر شود کشورها می توانند جلو آن را بگیرند.

مثلا اگر عدد مبادلات اقتصادی چین و امریکا عددش کمتر از این بدهی شود، اتفاقی که یواش یواش در حال رخ دادن هست بعد از این عوارضی که ترامپ گذاشته روی کالاهای چینی؛ چین خیلی راحت می تواند آن کالایی را که قرار هست صادر کند، پولش را بگیرد دیگر صادر نکند و آن کالا را ندهد و بگوید این جای آن بدهی ات، آمریکا هم عملا در مجامع بین المللی چیزی دستش ندارد و می گوید اوراق قرضه ات را پس می دهیم. این جا هست که آمریکا یک عدد خیلی بزرگی را به چین داده ولی در ازایش هیچ کالایی وارد کشورش نشده است و این در واقع ضرر بزرگی هست. البته این زمان می بره و هر موقع که می گوییم آمریکا رو به افول است دقیقا معنایش این نیست که همین الان کار تمام شده و این مدتی زمان می برد و روز به روز هم به این زمان داریم نزدیک تر می شویم چون این عده دارد بزرگ تر می شود.

تجربه بازار آزاد در امریکا

نکته دوم آیا بازار آزاد رقابت ایجاد کرده و چیزی هم که خیلی از مسئولین کشور به غلط می گویند و معتقدند که اگر بازار آزاد به وجود بیاید، درواقع به نفع مردم می شود. یک تجربه خیلی خیلی خوب در آمریکا هست. بهترین تجربه بازار آزاد که حالا خیلی ها به آن سرمایه داری وحشی می گویند به خاطر اینکه اصلا شبیه یک کشور سرمایه داری نیست. کشورهای سرمایه داری یک قوانینی برای

شرکت ها و کمپانی ها و نهادهایی که عملا نهادهای مالی هستند، دارند ولی در آمریکا این قوانین وجود ندارد و قوانینی که هست واقعا به نفع سرمایه داران هست و می گویند باید واقعا همه چیز آزاد آزاد بشود. حالا تجربه کشور خودمان بحث بلیط هواپیما بود که حالا بحث های داخلیش را وارد نمی شویم. ببینید در این بحث کاری که آمریکا کرد و در این کتاب خیلی خوب به آن پرداخته شده است و علت مشکلات آمریکا را خیلی خوب بررسی کرده و ۴۰ سال مطالعه کرده و این ۴۰ سال عدد خیلی خوبی هم هست چون دقیقا از روز انقلاب ما این مطالعات آغاز شده است. این ها بررسی کرده اند که بازار آزاد چه بلایی سر امریکا آورده است. (نام کتاب: *The-age-of-inequality*)

ریشه مشکلات رو در این کتاب بازار آزاد می دونند هم بازار آزاد داخلی و هم بازار آزاد بین المللی که آمریکایی ها خیلی بهش معتقدند و در کشور ما هم خیلی گفته می شود ما باید به بازارهای جهانی پیوندیم و مرزها را باز کنیم اینکه چه بلایی سر ما می آید همان بلایی که سر آمریکا آمد! اولین اتفاقی که در این زمینه در امریکا افتاد و اولین قراردادهایی که در این زمینه بسته می شود در دنیا قراردادهای نفتی است که البته ترامپ خیلی بهش ان قلت وارد کرد و از نظر اقتصادی ان قلت صحیحی است، این قرارداد را با کشورهایی همچون مکزیک و کانادا بسته اند و گفته اند که ما دیگر مرز اقتصادی بینمان وجود نداشته باشد هر کالایی که شما تولید کردید بیاورید اینجا بفروشید، ما هم اگر تولید کردیم می آوریم در بازار شما می فروشیم، ظاهر زیبایی هم دارد و نگاهشان هم برای مزیت نسبی هست. مثلا آمریکا خودرو سازی دارد و مکزیک ندارد، مثلا آمریکا می گوید ما خودروهایمان را برای فروش می آوریم و مکزیک کشاورزی دارد، شما هم محصولات کشاورزیتان را بیاورید اینجا بفروشید. ظاهرش خیلی قشنگ هست

ولی اتفاقی که افتاد، این بود که کمپانی‌ها آمدند از این موضوع استفاده کردند و تمام صنایع را از آمریکا خارج کردند.

الان در آمریکا شرکت‌های خودرو سازی به شدت کاهش پیدا کردند نه اینکه آن‌ها تولیدشان و برندشان کاهش یافته، برندشان همچنان افزایش می‌یابد ولی همه‌اش مکزیک‌ای هست. مثلاً فورت مکزیک‌ای است نه آمریکایی. آیفون آمریکایی نداریم. برند آمریکایی هست اما آیفون در چین ساخته می‌شود. این کار باعث شد تا بیکاری در آمریکا زیاد شود و بسیاری از کارخانه‌ها هم از کارگرهای مکزیک‌ای استفاده می‌کنند چون قانونی وجود ندارد که تعیین کند چقدر حقوق باید بگیرند. در آمریکا قانون برای حقوق کارگر آمریکایی ۷/۸ دلار است اما این مبلغ برای کارگر مکزیک‌ای ۳ دلار هست. بقیه پول به جیب سرمایه دارها می‌رود و این طور نیست که بقیه پول به نفع مردم شود و کالا ارزان نمی‌شود و قیمت‌ها به نفع سرمایه دارها حفظ می‌شود و این روند در طولانی مدت کار را از آمریکا خارج کرد.

دلیل پایین بودن درصد بیکاری در امریکا

عدد بیکاری در آمریکا ۳/۸ درصد است و در اقتصاد می‌گویند زیر ۴ درصد یعنی ریشه کنی بیکاری، چون عملاً نمیشود بیکاری را به صفر رساند و هر جا درصد بیکاری به زیر ۴ درصد رسید، یعنی بیکاری ریشه کن شده است. در دوران ترامپ بیکاری ریشه کن شد. خوب این چطور ممکن است، در حالی که کارخانه‌ها به مکزیک و کانادا منتقل شده‌اند و در ۷-۸ سال گذشته صنایع بزرگشان به چین منتقل شده است، اما این دو تا را چگونه می‌شود با هم جمع کرد، کار با کیفیت و با درآمد منطقی از آمریکا خارج شده است اما هنوز در آمریکا می‌توانید خیلی راحت خدمت کار رستوران و یا فروشنده بشوید، پس کار هست اما

بهت ۷ دلار می دهند با ۷ دلار می توانید زندگی کنید؟ نه. برای اینکه واقعا حداقل زندگی را هم داشته باشید، باید بتوانید یک خانه اجاره کنید و خرج زندگیتان را بدهید اما با این درآمد امکان پذیر نیست.

در ایران کسی درآمدش کم باشد می تواند خیلی راحت اتوبوس سوار شود و با تاکسی نرود، اما در آمریکا همه باید ماشین داشته باشند، اما با ۷ دلار نمی شود ماشین خرید. چون حمل و نقل نقلیه عمومی مناسب در آمریکا نیست. فقط پنج شهر بزرگشان مترو دارد بقیه شهر نه مترو دارد نه اتوبوس رانی منطقی دارد و نه تاکسی رانی دارد؛ تاکسی رانی اون ها شبیه همین سیستم اسنپ و تپسی است.

در ایالات متحده کاملاً سیستم خصوصی هست و شرکت های خودروسازی برای اینکه خودروهایشان را بفروشند تصویب می کنند که تاکسی رانی نمی خواهند، پس برای همه لازم می شود که ماشین بخرند. همه باید ماشین بخرند و چون نمی توانند نقد بخرند باید قسطی بخرند و چون درآمد پایین است نمی توانند قسط خودشان را پرداخت کنند و هرازگاهی اتفاقی شبیه سال ۲۰۰۸ می افتد که بدهی اینقدر زیاد می شود که آن نهاد اقتصادی که حمایت کرده است ورشکست شده و مثل دومینو تمام اقتصاد را تحت تاثیر می گذارد.

پس کار با کیفیت از آمریکا خارج میشود ولی کار معمولی با حقوق پایین در آمریکا هست، ولی مردم با این کارهای معمولی عملاً نمی توانند خرج زندگیشان را بدهند.

البته در ایران هم این موضوع هست که بعضی ها درآمد خوبی ندارند و نمی توانند خرج زندگیشان را بدهند، در ایران ۲۰ یا ۳۰ درصد مردم با شرایط سختی زندگی می کنند، اما در آمریکا ۶۳-۶۴ درصد مردم در شرایط سختی زندگی می کنند و نمی توانند مخارج معمول زندگی شان را تامین کنند.

سالی یکبار به مسافرت رفتن که مسائل حاشیه ای است و برای آنها صبح به سر کار رفتن هم مشکل است. یعنی با آن حقوق ۷/۸ دلار که تصویب کردند، برایشان امکان پذیر نیست که به سر کار بروند و پول در بیاورند، یا بخواهند خرج خانه را بدهند و یا بخواهند یک گوشی خیلی ساده بخرند.

جنبش ۱۵ دلاری ها

بنابراین یک جنبش ۱۵ دلاری ها شکل گرفت که جنبش جدی هم هست و در جنبش وال استریت هم تاثیر گذار بود. اعضای این جنبش خواهان این بودند که حداقل حقوقشان ۱۵ دلار باشد تا بتوانند حداقل مخارج زندگی را تامین کنند. بسیاری از شرکت ها از جمله مک دونالد برای اینکه با این جنبش مقابله کنند و مانع از این شوند که خواسته آنها محقق شود، اعلام کردند که اگر من بخواهم به کارمند ۱۵ دلار بدهم اصلاً فروشنده نمی گیرم. از تعداد کمی فروشنده استفاده می کنم و بجایش از این کیوسک های اینترنتی می گذارم و مردم بیایند آنجا سفارششان را بدهند و در این صورت فقط در آشپزخانه نیروی انسانی لازم دارم و دیگر نیازی به کانتر و فروشنده نیست. مردم دیدند در این صورت بیکاری خیلی بیشتر می شود و جنبش را رها کردند و با همان حقوق هفت دلار به سرکارشان برگشتند. پس در واقع اینگونه با این قانون مقابله کردند و قانون را دور زدند و عملاً مجلس قانون گذاری هم کوتاه آمد. البته یکی دو تا شرکت اعلام کردند که ما سعی می کنیم که حداقل ۱۵ دلار به کارمندانمان بدهیم ولی این موضوع عملاً به صورت قانون در نیامد.

البته این ۷ دلار و ۱۵ دلار در ایران خیلی زیاد می شود ولی باید شرایط و اشل زندگی در آمریکا را در نظر بگیریم. در آمریکا دو روز در هفته تعطیل است و عموماً شرکت ها شش روز را سر کار می روند و دولتی ها ۵ روز سر کار می

روند. حالا با ۱۵ ضرب کنید، عددش در شهرهای کوچک که حداقل ۴۰۰۰ دلار درآمد برای حداقل زندگی لازم است، نمی رسد. در شهرهای بزرگی مثل نیویورک که قلب اقتصاد آمریکا هم هست، عملاً با زیر ۱۰ هزار دلار نمی شود زندگی کرد و خیلی تفاوت وجود دارد.

با این درآمد در شهرهای کوچک و متوسط حداقل زندگی امکان پذیر نیست، شهرهای بزرگ که عملاً دیگر تکلیفش مشخص است.

سیاست شرکتی در امریکا

نکته بعدی این است که چرا شرکت ها در آمریکا خیلی قدرت دارند و همه چیز را شرکت ها تعیین می کنند و می گویند سیاست ما سیاست شرکتی است؟ بخاطر اینکه نفع، نفع شرکت هاست. این ها در واقع از کسانی که قرار است قانون گذاری کنند و کسانی که قرار است قانون را اجرا کنند، حمایت مالی می کنند و طبیعتاً وقتی از آنها حمایت مالی می کنند، خواسته شان این است که منافع مالی شان محقق شود.

در ایران اصلاً چنین چیزی نداریم که حالا شرکت ها ورود بکنند، البته افرادی هستند که به برخی کاندیداها کمک هایی می کنند و هزینه های انتخاباتی شان را می دهند ولی اینها با شرایط حاکم در آمریکا اصلاً قابل مقایسه نیست.

مثلاً در همین انتخابات سال ۲۰۱۶، ۲۰ میلیون دلار هزینه انتخاباتی هر کدام از کاندیدا در دوره انتخابات نهایی بود، در دوره انتخابات اولیه مخارج متفاوت بود. یکی از دلایلی که آقای ترامپ در مرحله مقدماتی رأی آورد همین موضوع بود. چون مردم فهمیدند که این شرکت ها دارند ما را نابود می کنند و هر کسی بیاید با این شرکت ها مقابله کند خوب است. یکی از شعارهای ترامپ در دوره مقدماتی این بود که من هیچ کمکی از هیچ شرکتی برای انتخابات نمی گیرم و

راست هم می گفت و برای انتخابات مقدماتی ۶ میلیون دلار از جیب هزینه کرد که خیلی عدد بزرگی است ولی از جیب هزینه کرد. در انتخابات درون حزبی برنده شد و قبل از آن در عالم سیاست خیلی شناخته شده نبود و یک نوعی سلبریتی در حوزه خودش بود و به نوعی فیلم هم بازی کرده بود. ترامپ حمایت مالی فیلم تنها در خانه که معروف است را انجام داده بود و خودش هم در آن فیلم بازیگر بود. در این فیلم به آن هتلی که می رفتند هتل ترامپ بوده و در واقع یکی از برج های ترامپ بوده است.

پس به خاطر این شعار بسیاری از مردم به او روی آوردند و معتقد بودند که ترامپ وام دار کسی نخواهد بود، وام دار شرکتی نخواهد بود و چون وام دار شرکتی نخواهد بود برای مردم کار خواهد کرد. ولی در انتخابات اصلی این کار را نکرد. تو انتخابات اصلی در واقع خیلی از لابی ها و خیلی از شرکت ها آمدند پشت سرش و کمکش کردند.

یک مثال دیگر هم که خیلی واضح است بحث لابی های اسلحه یا ان آر ای شناخته می شود. که حالا جامعه اسلحه ملی یا جامعه ملی اسلحه آمریکا اسمش می شود و به لابی اسلحه در ایران معروف است. این لابی های اسلحه در واقع از حامیان بزرگ ترامپ در آمریکا بودند و جالب این بود که هیچ کاری به آن ستاد انتخاباتی ترامپ نداشتند. نمی گفتند که ما می آییم و پول می دهیم به شما و برای شما تبلیغات می کنیم، می گفتند که ما کار خودمان را می کنیم. خودشون در واقع یک ستاد انتخاباتی دارند و هر سال برای یک کاندیدا حمایت می کنند. حالا آن کاندیدا بخاطر این حمایت ها طبیعتاً یک کاندیدای قدرتمند خواهد شد، چون لابی اسلحه به شدت در آمریکا پر نفوذ است و زمانی که تیراندازی های جمعی

در آمریکا انجام می شود، موضع گیری ترامپ در مورد این موضوع خنده دار است و در واقع نمی تواند بر علیه اسلحه صحبت کند. ترامپ چون کاملاً وام دار این لابی هست، وقتی که صحبت می کند می گوید بجای اینکه بیایم و اسلحه ها را جمع کنیم که باعث کشتار می شود، می گوید باید به معلم ها هم اسلحه بدهیم. یعنی یک جوری حرف می زند که در واقع به نفع آن لابی اسلحه بشود و توجیحش این هست که اگر معلم ها هم اسلحه داشته باشند و یکی آمد و خواست تیراندازی کند، معلم آن آدم را می کشد و دیگر بچه ها آسیب نمی بینند. این استدلال خیلی خنده دار است ولی رئیس جمهور آمریکا این را می گوید که به نفع لابی اسلحه باشد.

زیر ساخت های امریکا

یکی از مهمترین پیامدهای این وضعیت در اقتصاد آمریکا، از بین رفتن زیر ساخت ها در آمریکا است. مثلاً در حوزه بهداشت و درمان که یک حوزه دم دستی هست و می توانیم خیلی دقیق در موردش صحبت کنیم و اطلاعات و آرمار و ارقام در این حوزه خیلی دقیق هست.

در بحث زیر ساخت های آمریکا، آن زیر ساخت های عجیب و غریبی که ما داریم می بینیم هیچ کدامش مربوط به ۲۰-۲۵ سال اخیر نیست، البته در این کتاب این زیر ساخت ها را متعلق به ۴۰-۴۵ سال قبل می داند و معتقد است که هیچ آسیب جدی به زیر ساخت آمریکا در این مدت نرسیده است که توسعه پیدا کند و اتوبان ها، ساختمان های خاص، پل ها، این ها هیچ کدام در این ۴۰ سال ساخته نشده است و همه قبلاً ساخته شده اند و از زمانی که شرکت ها عملاً کار را به دست گرفتند، دیگر نتوانستیم زیر ساخت ها را توسعه دهیم، چون معافیت های مالیاتی گرفتند و در نتیجه در آمد دولت فدرال کاهش پیدا کرد و دولت فدرال

دیگر نمی تواند از زیر ساخت ها حمایت کند تا ساخته شود و در نتیجه زیر ساخت های آمریکا به شدت آسیب دیدند.

یک نمونه خیلی ساده اش در دوران اوپاما، ماجرای آب آشامیدنی در شهر فلاينت (Flint) است که خیلی هم در دنیا سر و صدا کرد و در ایران هم خبرش پخش شد. ما تعجب می کنیم و می گوییم مگر ممکن است در آمریکا آب آشامیدنی موجب ایجاد مسئله شود. وقتی در اخبار هم می گوییم مردم باور نمی کنند، اما واقعیت این است که زیر ساخت ها در آمریکا انقدر نابود شده که آب آشامیدنی این منطقه آلوده شده و مردم هم مصرف کردند و بیمار شدند و در نهایت آب را بستند و با تانکر آب می آوردند. اصلاً تصورش خیلی سخت بود که در آمریکا با تانکر آب می آورند.

ممکن است مردم بگویند حالا در آمریکا یک اتفاقی افتاده، انقدر بزرگش کردند، مگر در خرمشهر لوله نترکید و با تانکر برای خرمشهر و آبادان آب آوردند. اما در آمریکا این اتفاق مرتب می افتد، برای این که زیر ساخت ها یک زیر ساخت نابود شده ای است و عملاً پولی ندارند که بخواهند زیر ساخت ها را توسعه دهند یا شرکت های برقشان که حالا بخواهند برقشان را توسعه بدهند، عملاً پولی برای این کار ندارند.

بهداشت و درمان در امریکا

بحث بهداشت و درمان هم که بحث جدی و خیلی مشخصی است و همیشه هر دوره در آمریکا هر رئیس جمهوری می آید یک طرح بهداشت و درمان می دهد که این طرح بهداشت و درمان ما هم به نوعی یک کپی مسخره و اشتباه و به نوعی از کپی طرح بهداشت و درمان اوپاما بود. نتیجه این طرح که بیمه ها را توسعه بدهیم، عملاً نابودی همه طرح های بهداشت و درمان است.

در آمریکا بیمه دولتی، بیمارستان دولتی و این طرح های بهداشت و درمان و خدمات درمانی عملا معنایی ندارد. بهداشت و درمان ۱۰۰ درصد خصوصی است. برخلاف کشورهای نظیر اسکاندیناوی که معروف ترینشان هست و در این کشور خدمات درمان و بهداشت رایگان هست.

در آمریکا هیچ گونه بیمه دولتی وجود ندارد و اگر فردی جایی مشغول به کار باشد بیمه اش نمی کنند، اما در ایران صاحب کار موظف است افراد زیر دستش را بیمه کند و اگر این کار را نکند، از سوی بیمه جریمه می شود و باید خسارت بدهد و آن مدتی که باید برای کارگزارانش بیمه رد می کرده و نکرده را باید بپردازد.

در آمریکا اصلا چنین چیزی وجود ندارد. فقط بعضی از دولت ها در آمریکا تعدادی از اقلام پر کاربرد و مهم را تحت پوشش قرار می دهند تا قیمتش کاهش یابد. اما ممکن است توسط دولت بعدی همان اقدامات نیز صورت نگیرد. مثلا وقتی دولت ترامپ روی کار آمد، گفت تمام چیزهایی که در دوران اوباما بوده است را لغو می کنیم و به جای آن یک سری چیزهای دیگر و خیلی محدودتر را گذاشت.

در آماري که می دادند می گفتند ۳۰ درصد مردم آمریکا حتی برای سرما خوردگی هم هیچ دارویی نمی توانند مصرف کنند. اما در ایران همین الان بدون نسخه و بدون بیمه هم می توانیم بگیریم. در ایران دولت این دارو ها را تحت پوشش قرار داده، ولی در آمریکا خریدن همین داروی سرماخوردگی نیز بسیار گران است و باید یک عدد عجیب و غریبی برایش هزینه کرد. به این دلیل که در آمریکا همه چیز ۱۰۰ درصد خصوصی است و شرکت ها هم باید برایش هزینه کنند و شرکت ها هم با دولت هم سو و هم دست می شوند. اسمش این است که

دارند رقابت می کنند و هر کسی که خواست ارزان تر بدهد بیشتر به نفعش هست، چون بیشتر فروش می کند ولی در واقعیت هیچوقت این اتفاق نمی افتد چون در واقع هیچ شرکتی محصولش را ارزانتر نمی دهد. ما هم در واقع این تجربه را داشتیم که گفتند اگر بلیط هواپیما آزاد شود، ارزان می شود اما خوب دیدیم چه اتفاقی افتاد و قیمت ها روند صعودی گرفتند. در همه جای دنیا در واقع همین طور است و این بازار در همه بخش ها و همه زمینه ها در آمریکا اتفاق افتاده است.

یکی از دوستانمان در آمریکا بود و ایشان تعریف می کرد که دستم شکست و یک شکستگی ساده بود، می گفت که من ویزایم مشکل داشت و اگر می توانستم بلیط هواپیما بگیرم و به ایران بیایم و دستم را گچ می گرفتم برایم ارزان تر تمام می شد. تازه این اتفاق در دوره آقای اوباما که پوشش بیمه ای و در واقع پوشش بهداشت و درمان با اینکه خیلی بیشتر بود، برای ایشان رخ داده بود.

هر چی می گفت من باورم نمی شد، اما نشستیم حساب و کتاب کردیم دیدیم واقعا ارزان تر می شد. یعنی انقدر عدد عجیب و غریب است که کسی اگر در آمریکا دستش می شکند به ایران بیاید و عکس بگیرد و دستش را گچ کند و دوباره به آمریکا برگردد، هزینه اش کمتر می شود. این در حالی است که در واقع یکی از طولانی ترین مسیرهای پروازی از ایران به آمریکا است.

تاریخچه مذهبی امریکا

بحث بعدی در واقع مربوط به بحث فرهنگی اجتماعی است که خیلی ما شنیده ایم که می گویند جامعه آمریکا جامعه مذهبی است. این خیلی چیز عمومی است که درباره جامعه آمریکا گفته می شود. اول این که یک نگاهی به تاریخ آمریکا داشته باشیم. بله جامعه آمریکا یک تاریخچه مذهبی دارد، علت اینکه اصلا مذهبی

هست این هست که در اروپا در سال ۱۶۰۰ میلادی مشکلی که هست این است که به شدت و بیش از حد افراد مذهبی تحت فشار بودند و نمی توانستند که دین دار باشند و اجازه دینداری نداشتند و عملاً محدود می شدند. دینشان فقط در خانه هایشان محدود شده بود و مجامع دینی شان به شدت محدود شده بود و نظارت های عجیب و غریب در اروپا وجود داشت و بخش عمده ای از این ها از انگلیس و فرانسه و هلند و تا حدودی از آلمان و کشورهایی از این دست به آمریکا مهاجرت کردند.

چون آمریکا کشور لیبرال تری بود و کمتر در این امور دخالت می کرد. مهاجران ابتدا به هلند رفتند تا بتوانند دین خودشان را حفظ کنند، اما باز هم آنجا هم دیدند که عملاً امکان پذیر نیست و به این نتیجه رسیدند که به آمریکا بروند که یک بیایانی بود و انسان های کمی هم در آنجا زندگی می کردند، لذا افراد مذهبی تر اروپا که می خواستند دین دار باشند و دینشان را حفظ کنند به آمریکا مهاجرت کردند.

این عقبه مذهبی آمریکا هست و واقعاً هم نسبت به کشورهای اروپایی مذهبی تر هستند، مثلاً در آمریکا یک رده بندی فیلم می بینید و مثلاً بچه ۱۳ ساله اجازه ندارد یک سری از فیلم ها را نگاه کند. یا حتماً باید بالای ۵-۶ سال باشند تا بتوانند یک سری از فیلم ها را نگاه کنند. این رده بندی در فیلم های آمریکایی هست و در فیلم های آمریکایی صحنه های مستهجن و عریان خیلی کمتر از فیلم های اروپایی هست. در فیلم های اروپایی بخاطر اینکه مردم اروپا اصلاً برایشان مهم نیست و مردم اصلاً به نوعی مذهبی نیستند که بگویند این خوب است یا بد است، این چیزها اهمیتی ندارد.

فیلم های اروپایی در واقع اصلا به هیچ عنوان در جامعه ما به نوعی دیده شده هم نیست و خیلی تعدادشان کم و محدود است، درواقع آن فیلم هایی که برای بازار آمریکا می سازند چون مجبورند یک سری محدودیت های مذهبی را رعایت کنند، تا در آمریکا اجازه پخش داشته باشند، ما می توانیم یک سری از این فیلم ها را پخش کنیم.

فیلم هایشان از نگاه ما خیلی بد است ولی از نگاه خودشان در چارچوب های دینی شان می گنجد. چون ما معتقدیم که آن ها خیلی هم به مسیحیت عمل نمی کنند.

خرافه گرایی در امریکا

این دیدگاهی که می گویند جامعه آمریکا، جامعه مذهبی است در واقع نگاه درستی است اما مذهبشان، مذهب واقعی مسیحیت نیست و خیلی خرافات داخلش شده است. این تجربه شخصی من هست، من دیدم به خیلی از برج های آمریکا که وارد می شویم البته در همه جا اینطور نیست و در ایالت های شمالی خیلی کمتر است ولی در خیلی جاهای آمریکا وقتی وارد برج ها می شوید اصلا آسانسور طبقه ۱۳ ندارد یک دکمه می خورای بزنی دکمه ۱۳ وجود ندارد. حالا ما اینجا گاهی می گوئیم عدد ۱۳ عدد نحسی هست و یک چیز مسخره و خرافی هم هست، اما آن ها واقعا به این خرافات عمل می کنند، مثلا هواپیما ردیف ۱۳ ندارد. یعنی بلیط که می خرید ردیف ۱۲ هست بعدیش می شود ردیف ۱۴ و ردیف ۱۳ ندارد.

حالا بعد می آیند و می گویند جامعه ایران جامعه خرافاتی است، حالا ما بعضا حرفش را می می زنیم ولی کسی در واقع به این حرف ها عمل نمی کند، اما آمریکایی ها به این حرف ها عمل می کنند.

یعنی چیزهایی که دارم به شما می گویم فکت های دم دستی هست که راحت در اینترنت هم سرچ کنید همه جا هست یا مثلاً می گویند وقتی که هوا بارانی است و می خواهید چتر بردارید، اگر یک دفعه دست بخورد و چتر باز شود، یا فنرش خراب باشد و چتر به هر دلیلی در خانه باز شود، آن روز، روز شومی است و نباید بیرون بروید و واقعا هم بیرون نمی روند و زنگ می زنند به محل کارشان و می گویند چون چترم باز شده، نمی توانم بیایم و مرخصی می گیرد و طرف مقابل هم به راحتی توجیه می شود. یعنی واقعا به خرافاتشان عمل می کنند.

یا مثلاً آدامس خوردن در یکی از ایالت ها، در اطراف فرمانداری مثلاً به فاصله ۵۰۰ متری آدامس خوردن ممنوع است چون شگون ندارد و طرف آدامسش را می اندازد و باید فاصله ۵۰۰ متری را رعایت کند، چون در امور مملکت داری خلل ایجاد می کند.

یا کلاه را اگر باد بزند و از سرت بیفتد، آن روز، روز بدی هست و احتمالاً یک بلایی سرت می آید و واقعا هم به این خرافات عمل می کنند. با این وجود ایرانی ها را مسخره می کنند که ایرانی ها خیلی خرافاتی هستند ولی آن ها را کسی مسخره نمی کند که واقعا به خرافاتشان عمل می کنند.

من چند مثال ساده برای شما گفتم و خیلی راحت می توانید در اینترنت سرچ کنید و سایر خرافه های دیگرشان را بشناسید. در آمریکا، مذهبی ها باز بیشتر خرافاتی هستند، مخصوصاً مذهبی ها در ایالات جنوبی و بیشتر به این خرافات عمل می کنند.

تفاوت گرایشات دینی امریکا با اروپا

اینکه می گوئیم به دین مسیحیت چندان کاری ندارند به این علت هست که درست است که یکشنبه ها جمعیت خوبی به خصوص در ایالات جنوبی به کلیسا

می روند ولی فقط در همان حد هست که به کلیسا می روند و بیشتر از این کاری نمی کنند و به هیچگونه دیگر از محدودیت های دین مسیح که حضرت عیسی تعیین نموده اند، عمل نمی کنند و فقط به کلیسا می روند.

یک مثال معروفش را آقای رحیم پور نقل می کند و می گویند که من با یکی از رهبران کلیساهای آمریکای صحبت می کردم و گفتم که شما در دینتان حجاب هست و همه تصاویر حضرت مریم با حجاب هست، چرا این مفهوم را در کلیساهایتان نمی گویند. آن رهبر جواب داده بود که یعنی ما به مردم بگوییم که به کلیسا نیایند. یعنی کلیسا آمدن در حد همین است که بگویند که آدم خوبی باشید و درواقع مذهبی بودنشان در همین معناست.

البته یک سری چارچوب های اخلاقی هم دارند، مثلاً جلو بچه نباید حرف بد بزنیم، در اروپا در واقع این چیزها نیست و اروپایی ها این محدودیت ها را ندارند، اما در فیلم های آمریکایی هم می بینیم که جلو بچه حرف بد نمی زنند و اگر کسی حرف بدی بزند به او تذکر می دهند. مثلاً اگر بچه ای حرف بد بزند به او می گویند حرف بد زن و این از نگاه مذهبی آمریکا سر چشمه می گیرد. اما در اروپا این محدودیت ها نیست و جلوی بچه هر چیزی می گویند مثلاً پدر و مادر هر چیزی می گویند و هیچ محدودیت خاصی ندارند.

اما در آمریکا به خاطر نگاه مذهبی شان واقعاً این را رعایت می کنند. حالا این چیزها که گفتم معمولاً خبرش در ایران نیست و مردم ایران نمی دانند، اما یک چیزی که خیلی برجسته شده و خبرش در ایران هم خیلی انعکاس پیدا کرده است، مخالفت مذهبیهون آمریکا با سقط جنین است، که قوانینش در واقع خیلی حاشیه ساز می شود و هر رئیس جمهور می آید روی این یک مانوری می دهد و بعضی ها با این موضوع رای می آورند و برخی هم بخاطر شعارهایشان در این

رابطه رأیشان را از دست می دهند و هر دوره انتخاب در آمریکا هم خیلی هم حاشیه دارد. یکی از شعارهای آقای ترامپ، مخالفت با سقط جنین بود. در آمریکا می گویند کسانی که با سقط جنین مخالفت می کنند پرولایف هستند یعنی مدافع زندگی هستند و معتقدند که زندگی را نباید از بین ببریم.

در ایران هم سقط جنین منع دینی دارد، اما در مواردی ممکن است مادر آسیب بیند و ضرر دارد، در آن صورت حاکم شرع اجازه سقط می دهد و در این مورد خاص اشکالی ندارد.

اما پرولایف ها در آمریکا معتقدند حتی اگر مادر بمیرد، نوزاد را باید حفظ کنیم و نگاه مذهبی شان از این جنس هست و دیدگاه پزشکی اصلا برایشان مهم نیست و معتقدند کودک به نحوی که شده باید حفظ شود. این موضوع سقط جنین در آمریکا یک موضوع حاشیه ای جنجالی است، اما در اروپا اصلا این مباحث مطرح نیست و اصلا بحث سقط جنین در مناظرات نیست و به مردم می گویند هر کاری خواستید انجام دهید؛ نکته بعدی؛ هم جنس گرایی در جامعه آمریکا است و مخالفت با این موضوع هم ریشه مذهبی دارد. باز در اروپا می بینیم که در مورد هم جنس گرایی خیلی بحث نمی شود و خیلی راحت قوانینش را تصویب می کنند که آزاد است. ولی در آمریکا در برخی ایالت ها هم جنس گرایی آزاد است و در برخی ایالت ها ممنوع است و باز دوباره سر این قانون خیلی اختلاف دارند، البته سر سقط جنین هم خیلی اختلاف دارند.

حتی بحث انقدر کوچک می شود که مثلاً به اینجا می رسند که توالی های عمومی باید بر اساس جنسیت تفکیک بشود یا نشود. این بحثی بود که در مناظرات انتخاباتی کلینتون و ترامپ بود. که یکی می گفت من دستشویی ها را جدا می کنم و دیگری می گفت من جدا نمی کنم. که یکی از ایالت ها هم در

واقع تصویب کرد که دستشویی‌ها تفکیک شود و عکس‌هایش هم در اینترنت هست. یعنی این بازهم ریشه مذهبی دارد که درگیری پیش می‌آید.

در ایران این موضوعات کامل حل شده است و اختلافی نداریم، در اروپا هم حل شده است و می‌گویند حالا ما تابلویش را می‌زنیم اما هر کسی هر کار خواست بکند، کسی هم آن طرف رفت، اصلاً کسی کاریش ندارد.

اما در آمریکا بحث زیاد است و مذهبیون می‌گویند نباید این گونه باشد، اما غیر مذهبی‌ها می‌گویند چی کار دارید و بگذارید هر طور مردم می‌خواهند باشند و چون نگاه عموم نگاه مذهبی هست سر این بحث می‌شود یعنی نگاه دینی‌شان به این چیزها تقلیل پیدا کرده است و دیگر به اصول اصلی و اساسی دین توجهی ندارند.

یک کتاب بسیار خوبی هست به نام انقلاب ما که نویسنده اش آقای سندرز است که رقیب خانم کلinton بوده و در انتخابات درون حزبی ایشان آن مشکلاتی که اقتصاد آمریکا دارد را به خوبی بحث می‌کند. یک کتاب دیگر از ایشان هم هست که الان در ایران داریم روی این کتاب کار می‌کنیم و این کتاب شامل مجموعه سخنرانی‌های ایشان در انتخابات هست که به مشکلات در آمریکا اشاره می‌کند. چون زمان انتخابات که می‌شود همه می‌آیند تا مشکلات را بگویند و رأی بیاورند و به مردم می‌گویند این‌ها مشکلات است و ما می‌خواهیم آن‌ها را حل بکنیم ولی خیلی خوب هست که ما هم این کتاب‌ها را مطالعه کنیم. این کتاب مجموعه سخنرانی‌های سندرز هنوز به مرحله چاپ نرسیده و در مراحل آخرش است و نهایتاً تا یک ماه دیگر در بازار عرضه می‌شود، اما کتاب اول (انقلاب ما) چند روز پیش منتشر شده و خیلی عدد و رقم در این کتاب هست که من یک سری از عدد و رقم‌ها را تا آخر بحث برایتان می‌خوانم.

در مورد آقای سندرز یک پس زمینه بدهم، زمانی که در مجلس سنا یک سری تحریم ها بر علیه شرکت های ایران تصویب شد، سنا ۹۹ رأی مثبت داشت و یک رأی منفی که آن یک رأی منفی متعلق به آقای سندرز بود. البته ایشان حامی ما نیست و باید حواسمان به این موضوع باشد، ایشان می گویند ایران را باید به یک روش دیگری غیر از تحریم کنترل کنیم.

حقوق اجتماعی

نکته دیگر که یک بحث حقوق اجتماعی است در مورد مرخصی زایمان برای خانم ها است. در ایران خانم هایی که زایمان می کنند یه بازه زمانی مرخصی دارند و شرکت های دولتی و خصوصی مجبور به رعایت این قانون هستند. حتی در مجلس این بحث را هم مطرح کرده اند که آقایون هم یک هفته مرخصی داشته باشند که کمک حال خانم ها باشند و این مباحث مطرح است.

اما در آمریکا چیزی به نام مرخصی زایمان وجود ندارد. یعنی این که اگر خانمی بچه دارد می شود به هیچ عنوان اجازه ندارد در خانه بماند و اگر مرخصی استحقاقی داشت یک روز، دو روز هر چه قدر خواست می تواند استفاده کند و باز باید به سر کار برگردد و این مرخصی استحقاقیش هم طبق قراردادش بدون حقوق است و اصلا مرخصی با حقوق معنا ندارد. یعنی اگر یک هفته بخواهند با خانواده مسافرت بروند، باید مرخصی بدون حقوق بگیرند و اگر یک هفته بشود، یک هفته و یک روز، طبق قرارداد دیگر اخراج می شوند.

آیا می توانند این قرارداد را امضا نکنند؟ نه کار در ایالت نیست و مردم هر کاری که باشد با حقوق و مزایای پایین هم قبول می کنند.

یک نکاتی هم در اروپا هست من در مورد دیدگاه مذهبی در اروپا هم گفتم که نگاهشان چگونه است و بحث اروپا خارج از بحث این جلسه است، اما اروپایی ها

بیشتر درگیر مسائل اجتماعی هستند. مثلاً بالاترین نرخ افسردگی و خودکشی مربوط به اسکاندیناوی است که بالاترین رفاه اقتصادی را هم دارد.

یا در بحث فساد اقتصادی، همیشه فکر می‌کنیم که فساد اقتصادی برای کشورهایی هست که شفافیت ندارند و خیلی‌ها هم به ایران این اتهام را می‌زنند و بعد می‌گویند کشورهای اروپایی شفافیت مالی‌شان خیلی خوب است. اما بالاترین فساد اقتصادی در دنیا به مدت ۷-۸ سال به طور مداوم در کشور سوئیس هست و با اقتدار این رتبه را حفظ کرده است.

یا در بحث دموکراسی کشورها اروپایی واقعاً مسئله دارند، مثلاً می‌گوییم حکومت پادشاهی بسیار بد است، اما در اروپا هنوز کلی حکومت پادشاهی وجود دارد. حکومت کشورهای انگلیس، سوئد، اسکاندیناوی هنوز پادشاهی است.

بخشی از منابع این صحبت‌ها از کتاب هست و بخشی دیگر از منابع از یک سری سایت‌های معتبر آمریکا هست که قابل استناد هستند نظیر؛ سایت سی‌اس‌پن که یک شبکه تلویزیونی هم دارد که تمام مذاکرات کنگره را به طور مستقیم پخش می‌کند و اصلاً دوربین‌های خودکار کار گذاشته شده و به محض اینکه یک تعداد افراد وارد کنگره می‌شوند دوربین به طور خودکار شروع به پخش می‌کند و شبکه‌اش هم به نوعی نسبتاً رایگان حساب می‌شود. البته در آمریکا هیچ شبکه تلویزیونی رایگانی وجود ندارد ولی خوب نسبتاً شبکه ارزان‌قیمتی است. آن فیلم خانه پوشالی هم که پخش شد اگر دیده باشید، آن تیکه‌هایی هم که پخش می‌کردند از همین شبکه بود و این سایت بسیار معتبر هست.

یک سایت دیگر هم هست به اسم سن سوز دات جی‌او‌وی، که این سایت به نوعی مرکز آمار آمریکاست، که هر نوع آماری بخواهید در این سایت هست. البته یک بازه‌ای برای ایران بسته شده بود. یعنی شما با آی‌پی ایران نمی‌توانستید

وارد شوید باید حتماً از فیلتر شکن استفاده می کردید و بعد هم باید از آی پی آمریکا استفاده می کردید و نمی گذاشتند که ایرانی ها دسترسی پیدا کنند. من جدیداً به این سایت رجوع نکردم ولی یکی دو هفته پیش یکی از دوستانم می گفت که دوباره باز شده، اما یک سال تقریباً بسته بود.

سایت سوم هم سایت کانگرس دات جی او وی هست که سایت خود کنگره آمریکا هست که مشروح تمام مذاکرات و تمام رای گیری ها و تمام تصمیماتشان آنجا هست. خیلی از این آمار و اطلاعات که من به شما می دهم از این سایت استخراج شده و کاملاً قابل دسترسی هست.

روابط پیش از ازدواج

بحث بعدی در مورد رابطه های پیش از ازدواج و خارج از خانواده هست. یک مرکزی در آمریکا هست به اسم مرکز پیشگیری و کنترل بیماری ها که یک آماري داده است و من برای بازه ۱۵ تا ۱۹ ساله اش را آورده ام که در سال ۲۰۱۵، ۲۲۹۷۱۵ بچه از دختران ۱۵ تا ۱۹ سال در واقع متولد شدند که این ۲۲/۳ از هزار است. یعنی از هر ۱۰۰۰ نفری که در سن ۱۵ تا ۱۹ سال باردار شده بودند در واقع ۲۲/۳ آن آدم ها بچه شان را به دنیا آوردند و بقیه سقط جنین کردند یا خود بچه در واقع زنده نمانده و قبل از تولد مرده است. از هر هزار نفر ۲۲/۳ و عددش شده ۲۹ هزار در سال ۲۰۱۵ که از این لحاظ هم اگر بخواهیم بگوییم همین سایت فکر کرده که در مطالعه ای که در بین ۱۸۰ کشور انجام داده است رتبه آمریکا ۸۴ است. این عدد هر چقدر کمتر بشود اتفاق بهتری است و طبیعتاً سن ۱۵ تا ۱۹ سال سن مناسبی برای بارداری خانم ها نیست و رتبه آمریکا در این زمینه ۸۴ است و در زمینه مراقبت و پیشگیری از این موضوع خیلی عقب مانده محسوب می شوند.

اقلیت ها در امریکا

موضوع بعدی که باز در آمریکا مهم هست، موضوع اقلیت ها و سیاه پوست ها هست که در آمریکا بودند. سه اقلیت مهم دنیا در آمریکا هستند. سیاه پوست ها حدود ۳۵ درصد، مکزیکن ها نزدیک به ۲۰ درصد، و سرخ پوست ها حدوداً زیر ۵ درصد، در واقع انسان هایی که از اول در این کشور بودند الان جمعیتشان حدود ۵ درصد است.

این کتاب «فاجعه سرخ پوستان» را هم که اینجا نوشتم و یکی از بهترین رفرنس ها برای بحث سرخ پوستان است و آقای قاضی ترجمه کرده اند و خیلی سال هست که دیگر چاپ نمی شود ولی بی تردید در بازار هست انتشارات خوارزمی. من معتقدم که این کتاب بسیار خوبی هست و هر فردی که می خواهد کوچکترین ارتباطی با آمریکا در هر حوزه سیاسی و اقتصادی داشته باشد، حتماً باید یکبار این کتاب را بخواند، حالا لزوماً این کتاب را نخواند ولی تاریخ سرخ پوستان را به روایت غیر حکومتی اش بخواند. این بلایی که برجام سر ما آورد را می توانیم مورد مشابهنش را در این کتاب بینیم و در این کتاب ۵۰-۶۰ اتفاق را توضیح می دهد که در همه آنها بدون استثناء آمریکا همین کاری را کرده که در برجام با ایران کرد. یعنی در واقع اول یکسری تعهد ها را پذیرفت ولی در نهایت به هیچ کدام عمل نکرد و از آن خارج شد.

یعنی این اتفاق ریز به ریز بالای ۵۰ بار در مورد سرخ پوست ها و در تاریخشان رخ داده و البته همچنان هم تکرار می شود. سرخ پوست ها هنوز هم تعدادیشان به صورت قبیله ای در آمریکا زندگی می کنند یعنی ما هنوز قبایل سرخ پوست در آمریکا داریم که یکی از بزرگترین این قبایل به آپاچی ها معروفند که در ایالات شرقی آمریکا زندگی می کنند.

بحث حقوق بشر در آمریکا بسیار مهم هست، بحث سیاسی اجتماعی حقوق بشر و بحث تبعیض هایی که امروز به شدت سیستماتیک شده است. یک سری قوانین به اسم جیم کرو در آمریکا معروف است که اسم یک سناتوری بود که در واقع این ها را تصویب کرده بود و این قوانین سیاه ها را از سفید ها جدا می کرد. عکس هایی هم که مشخص است که مثلاً آب خوری سیاه ها از سفید ها جدا هست، مربوط به دوره حکمرانی این قوانین بوده است. بعد از جنبش دهه ۶۰ این قوانین برداشته شده است ولی عملاً باز هم همینجوری دارند زندگی می کنند.

یکی از مثال ها رفتار پلیس با سیاه پوستان است که بعدش هم جنبش Black Lives Matter (جان سیاه پوستان مهم است) در سال ۲۰۱۵ در آمریکا بخاطر همین موضوع راه افتاد و علت رأی آوری آقای اوباما هم همین قوانین بود که به صورت نانوشته دارد اجرا می شود. چون سیاه ها دیدند خیلی مشخص دارد تبعیض نژادی انجام می شود و حقوق کمتری می گیرند. این آماری که می گویم دقیق است که یک سیاه و یک سفید وقتی در یک پست مشابه در کنار هم قرار می گیرند، یک سیاه پست ۷۸ درصد یک سفید پست حقوق می گیرد.

و آن برده داری که قبلاً بوده و الان هم خیلی ها معتقدند که این برده داری همچنان وجود دارد. من یک عدد دیگر هم درمورد کار اقلیت هیسپن (لاتین تبار، اسپانیایی تبار) بدهم اینکه در شرکت های خودرو سازی یک کار رو که با ۱۲ دلار به نیروی نیمه متخصص سفید می دهند، همان کار را به یک هیسپن می دهند تا با ۵ دلار انجام دهد. جایی قانونی وجود ندارد که باید با این قیمت انجام بدهند. در قانون هست که باید به سیاه و سفید حقوق برابر بدهیم و این ها برابر هستند و نباید به رنگ این ها نگاه کنیم و باید نسبت به رنگ بی تفاوت باشیم و مساوی این ها را ببینیم، ولی در عمل تبعیض قائل می شوند و عدد انقدر اختلاف

دارد. این درواقع یک ظلم به خود سفیدها هم هست و حتی اگر یک نگاه دقیق تر به آن داشته باشیم، وقتی هیسپن ها یا سیاه ها حقوق کمتری می گیرند پس کار را به آنها می دهند و به نوعی سفیدها از بازار کار خارج می شوند چون آنها حقوق بیشتری می گیرند. نویسنده در این کتاب (The New Jim Crow) که در سال ۲۰۱۶ نوشته شده است به همین بحث اختلاف نژادی ها و قوانین نانوشته درباره رفتار با اقلیت ها می پردازد. البته تمرکز اصلی کتاب در مورد سیاه پوستان هست و بر روی زندان ها متمرکز هست.

یک اصطلاحی خودشون دارند این هست « زندانی کردن فله ای در عصری که قرار است ما رنگ پوست را نبینیم و به آن توجه نکنیم». اعتقاد کلی کتاب بر این است که ما داریم به صورت فله ای رنگین پوست ها را زندانی می کنیم و مکانیزمش هم از مدرسه به زندان است. یعنی به طور اتوماتیک از مدرسه به زندان هدایت می شوند و این اصطلاحی است که خودشان به کار می برند.

این مکانیزم به این صورت است که می گویند مدرسی که برای سیاه پوست ها وجود دارد به شدت کیفیت پایینی دارد و این فرایند به طور اتوماتیک باعث می شود که سیاه پوستان و رنگین پوست ها به سمت بزهکاری پیش بروند و این بزهکاری باعث می شود که آنها از زندان سر در می آورند. یعنی علت اینکه اینها از زندان سر در می آورند نظام آموزشی است و تقصیر نظام آموزشی است.

سیاه پوست ها و سفید پوست ها قانوناً محل زندگی شان جدا نیست ولی عملاً از هم جدا هستند. حالا در این زمینه هم اگر خواستید کتابی بخوانید یک کتابی هست به اسم «نفرتی که می کارید»، که در ایران هم چاپ شده و یک رمان واقعی هست. در این کتاب یک سیاه پوست زندگی خودش و خانواده اش را نوشته که در محله ای زندگی می کردند که فقط سیاه پوستها بودند. در اکثر

شهرها رسماً محله‌های سیاه پوست‌ها جدا هست، سفید پوست‌ها به این محله‌ها می‌توانند بروند ولی نمی‌روند.

آیا سیاه‌پوستان نمی‌توانند به محله‌های دیگر بروند؟ بله اما نمی‌روند. یعنی قانوناً جدا نیستند ولی عملاً جدا هست. حالا در همه شهرها، محله‌هایی به این شکل وجود دارد. خانمی در همین رابطه، روایتی بیان می‌کند که من در مدرسه‌ای بودم و خیلی احساس راحتی داشتم تا اینکه خانواده‌اش بخاطر این که بزهکاری در آن منطقه زیاد بود، تصمیم می‌گیرند که از این محله بروند و در یک محله سفید پوست زندگی کنند (یکی از دوستان آن خانم بخاطر همین بزهکاری‌ها کشته می‌شود و دو تا از دوستانش بخاطر همین تیراندازی‌ها کشته می‌شوند یکی در ۷ سالگی و دیگری در ۱۵ سالگی، بنابراین این خانم دو تجربه وحشتناک داشته است و الان مثلاً در ۳۴ سالگی است، اما معتقد است بعد از جنبش سیاه‌ها جرأت می‌کند و این کتاب را می‌نویسد.) خانواده او به دنبال این هستند که فرزندشان در یک مدرسه بهتر درس بخواند تا در واقع این مشکلات نباشد (این‌ها تجربه آن خانم از تحصیل در محله سفیدهاست که می‌گوید:) چقدر در این مدرسه‌ای که بودم اذیت شدم، چون اکثراً سفید پوست بودند و تعداد سیاه‌ها کم بود، و چقدر در آن محیط اذیت می‌شدم و عملاً این فشارها و اذیت شدن را چگونه کسی می‌تواند تحمل کند، اینجاست که شاید او بگوید کاش در همان محله می‌ماندم، چون اینجا بچه‌هایم دارند آسیب روحی می‌بینند بهتر است برگردیم و در همان مدرسه و محله زندگی کنیم. و این باعث می‌شود تا مردم به صورت اتوماتیک وار از هم جدا شوند. یعنی به صورت سیستمی جدا می‌شوند. حال سوال اینجاست که چرا این مکانیزم وجود دارد. دلیل آن صنعت زندان است.

صنعت زندان

البته زندانی که ما در ایران می‌گوییم با زندانی که در آمریکا می‌گویند متفاوت است و اصلاً شباهتی با یکدیگر ندارد. ما در ایران می‌گوییم زندان چیزی است که افراد مجرم به مصرف مواد مخدر، یا دزدان یا هر مجرم دیگری که مرتکب قتل یا اختلاس شده به آنجا می‌رود. این حکم توسط قوه قضائیه صادر می‌شود و فرد مجرم بازه‌ای را باید در زندان باشد و بعد هم آزاد می‌شود. این انتظاری است که ما به صورت عادی از زندان داریم. در آمریکا اما خودشان زندان را، صنعت زندان می‌نامند.

صنعت زندان یعنی چه؟ یعنی اینکه ما سرمایه‌گذاری می‌کنیم. (صاحبان صنعت) که بودجه به مدارس نرسد و وقتی بودجه به مدارس نرسد، دانش‌آموز به سمت بزهکاری می‌رود. وقتی دانش‌آموز به سمت بزهکاری می‌رود تحویل زندان بان می‌شود. بخاطر این که ناچاراً جرم انجام می‌دهد در آن شرایط حالا بعضی از جرم‌ها را طبیعتاً انجام می‌دهد. یعنی اشتباه می‌کند، جوانی می‌کند. بعضی از جرم‌ها را هم انجام نمی‌دهد ولی جرم شناخته می‌شود. یعنی در واقعیت جرمی وجود ندارد.

در مورد ایران بحث زیادی درباره حقوق بشر می‌شود و می‌گویند این جرم‌ها که شما می‌گویید از نظر مجامع بین‌المللی جرم نیست. این در حالی است که در آمریکا اگر شما قبضتان را پرداخت نکنید می‌روید زندان. در صورتی اصلاً در اینجا کاری ندارند و نهایتاً اگر پرداخت نکردید، دو بار اخطاریه می‌آید و نهایت برق را قطع می‌کنند. آب خانه را از فلکه می‌بندند چون قبض را پرداخت نکردند اما آنجا چون قبض آب را پرداخت نکردند باید بروند زندان. چرا؟ چون صنعت زندان باید بچرخد. خوب این صنعت زندان چطور می‌چرخد. چطور به این ابزار

رسیدگی می‌کنند. در آنجا پلیس می‌تواند هر زمان که بخواهد شهروندان را بررسی کند. در ایران همچنین شرایطی وجود ندارد. یعنی پلیس تنها در موارد خاصی می‌تواند وارد عمل شود. مثلاً بگویند احتمال اینکه مواد مخدری باشد یا ایشان دارد مواد مخدر پخش می‌کند که بیاید بازرسی کند و یا رانندگی در حالت مستی، پلیس ممکن است بازرسی کند. آنجا در خیابان دارید راه می‌روید پلیس می‌گوید یک لحظه صبر کن حالا کارت ملیت رو به من بده. کارت ملی را چک می‌کنند ببینند شما قبضت را پرداخت کرده‌ای، اگر قبضی را پرداخت نکردی، می‌روی زندان. خوب حالا در زندان باید چکار بکنند؟ قبضت را بده. فرد می‌گوید که من اگر پول داشتم خوب پرداخت می‌کردم آقا نمی‌خواستم بروم زندان که. اصلاً معطل شما نمی‌شدم. بعد می‌گویند که خوب یکی رو پیدا کن که قبضت را پرداخت کند تا آزادت کنیم. می‌گوید مثلاً من سرپرست خانوارم، چه کسی بیاید پرداخت کند، من باید پرداخت کنم و شما الان من را گرفتید. می‌گویند پس فعلاً در خدمتتان هستیم.

این عدد رقمی را که می‌گوییم معتبر است که ۳ تا ۵ سال طرف در زندان می‌ماند. آنها اگر بیلشان (قبض) را پرداخت نکردند، می‌روند زندان. خوب او طبیعتاً نمی‌تواند در زندان کار کند و قبض را پرداخت کند. من سرپرست خانوار هستم. پول داشتم پرداخت می‌کردم. می‌گویند خوب این حالا مشکل خودت است و باید حلش کنی. نمی‌تواند حلش کند. پس باید چکار بکنند؟ میرود زندان تا صنعت زندان به چرخش بیفتد. خوب این صنعت چکار می‌کند؟

این‌ها ورودی‌هایش هستند. به چه درد می‌خورد؟ یک بودجه‌ای از دولت می‌گیرد برای اینکه زندانبانی کند. ساختمان زندان را بسازد و خدمات بدهد و ... علاوه بر آن زندانی باید در زندان کار کند. البته این را به عنوان یک امتیاز به

زندانی می دهند و می گویند: باشه تو پول نداری؟ ما اینجا در زندان برای تو فرصت کار فراهم می کنیم تا کار کنی و پول جمع کنی و ما حقوقت را به حسابت می ریزیم. پول که جمع شد و اندازه بدهیت شد می توانی بدهیت را پردازی و بروی بیرون. خیلی خوب است، دستت درد نکند. چقدر حقوق بهم می دهید؟ قانون کار می گوید هر نفر ۷/۸ دلار، ۷/۸ دلار در واقع باید حقوق بگیرد. خوب این قانون کار است، اما ما چقدر حقوق می دهیم؟ ۷۰ سنت. یعنی کمتر از ۱۰ درصد قانون کار همه ایالت ها که مشترک هست و کمتر از ۱۰ درصد به شما پول می دهیم و شما باید اینجا کار کنید. خوب بقیه اش چه می شود؟ این صنعت به باید از جایی تأمین شود. می رود و از یک جایی بیرون از زندان پروژه می گیرد و می آورد داخل زندان تا کار انجام دهد و تحویل دهد. با آنها چقدر قرار داد می بندد؟ نمی دانیم، احتمالاً بر مبنای ۷/۸ دلار است (طبق قانون کار آمریکا). کمتر از اینکه نمی شود. بعد می آورد تا زندانی ها آنرا انجام دهند با حقوق ۷۰ سنت. خوب زندانی چقدر باید کار کند تا مثلاً قبض ۱۰۰۰ دلاریش را پرداخت بکند؟ ۳ الی ۵ سال در زندان می ماند. این صنعت شروع به چرخیدن می کند، صنعت زندان که بسیار صنعت مهمی در آمریکا است. حالا یک سری عدد و رقم در ۴۰ سال اخیر بدیم. تعداد زندانی ها ۸۰۰ درصد رشد داشته است. بخاطر اینکه در این ۴۰ سال عملاً به قدری صنعت زندان رشد داشته و گسترده شده و خوب عددی است که (استاندارد زندانی در هر جامعه براساس عددی که سازمان های بین المللی اعلام می کنند، نهایتاً در هر جامعه از هر ۱۰۰۰۰۰ نفر ۱۰۰ نفر باید زندانی باشند)، اما در آمریکا برای سال ۲۰۱۶، ۶۵۵ نفر یعنی نزدیک به ۷ برابر استاندارد زندانی ها در دنیا است که خوب از لحاظ درصدی هم، در صد زندانی های آمریکا در دنیا اول است و از لحاظ تبعیض نژادی بگوییم، سیاه پوستان که

۱۳ درصد جمعیت را در آمریکا تشکیل می‌دهند تعداد زندانی‌هایشان بالای ۲۵ درصد جمعیت است. و عملاً در مقاطعی به بالای ۵۰ درصد هم رسیده است. (در یک بازه ای دولت آمریکا در مورد مواد مخدر بود و در آن بازه درصد سیاه پوستان زندانی به ۵۰ درصد رسید، با وجود جمعیت نسبتاً کم آنها).

بحث دیگر مربوط به حق رأی زندانی‌ها است. خیلی جالب است که در آمریکا که دموکراسی است و ادعا هم هست که بهترین دموکراسی دنیا وجود دارد و عادلانه‌ترین دموکراسی دنیاست، اتفاقی که در آمریکا می‌افتد شما که می‌روید زندان دیگر اجازه ندارید رأی بدهید. اما در ایران چگونه است؟ صندوق رأی را می‌بریم داخل زندان و همه زندانی‌ها هم صف می‌کشند و رأی می‌دهند. همه زندان‌ها هم می‌رویم. یک زندان هم نرود شورای نگهبان می‌گوید یک صندوق باید می‌رفته آنجا ولی نرفته پس تخلف صندوق محسوب می‌شود. تخلف کردید. در آمریکا شما اجازه ندارید داخل زندان رأی بدهید. باشه آقا وقتی آمدیم بیرون چطور؟ در بعضی ایالت‌ها زندانی وقتی بیرون می‌آید هم حق ندارد رأی بدهد، چون جرم مرتکب شده، آقا جرمش چه بوده؟ قبضش را پرداخت نکرده و چون جرم مرتکب شده دیگر نباید رأی بدهد یعنی عملاً حق رأی دادن را هم سلب می‌کنند. با این کار بعد مشارکت اجتماعی پایین می‌آید و در واقع تأثیرگذاری اقلیت‌ها به شدت پایین می‌آید، چرا؟ چون اقلیت‌ها بیشتر دارند می‌روند زندان، ۱۳ درصد هستند و ۲۵ الی ۲۶ درصد آنها می‌روند زندان. پس تأثیر گذاری شان در جامعه دارد یواش یواش کاهش پیدا می‌کند و دور بیشتر دست سفید پوستان می‌افتد.

چگونگی مهندسی مشارکت در انتخابات

یک بحثی هم در مورد رأی دادن در آمریکا مطرح است، اینجا ما می گوئیم رأی بدهید ۱۰ بار هم تمديد می کنیم بعد می گویند آقا تمديد هم کردیم باز وقتش تمام شده، ولی می گوئیم درها را ببندید و اجازه دهید باز کسانی که مانده اند رأی بدهند. مکانیزم ایران اینطوری است. ۴ بار تمديد می کنند باز ۱۲ شب در را می - بندند و می گویند هر کی هست باز باید رأی بگیرید. مثلاً ۲۰۰ نفر در فلان حوزه انتخاباتی باقی مانده اند، باید بمانید و رأی بگیرید. عیبی ندارد، قانون است. این قانون ایران است. در آمریکا چطور است؟ شما باید در بعضی ایالت ها تا دو ماه زودتر اعلام کنید که می خواهید رأی بدهید. ۲ ماه زودتر اگر اعلام کردید ما آن روز که می خواهیم رأی بگیریم از شما رأی می گیریم، اگر اعلام نکردید آن روز حتی اگر سر صندوق ها هم باشید، باز اجازه ندارید رأی بدهید چون ثبت نام نکرده اید. اصطلاحی که خودشان می گویند باید سابمیت کنید، برای رأی دادن ثبت نام کنید.

درباره قانون عمومی انتخابات امریکا، زندانی ها که قانونشان مشخص است، بعد چه اتفاقی می افتد؟ شما ممکن است دو ماه زودتر در شهر خودت نباشی بخاطر یک کاری سه روز فرصت دادند و شما رفتید مسافرت و سفر کاری یا هر چیز دیگر و در شهر خودت نیستی، شما اجازه ندارید دیگر رأی بدهید. آقا خوب همیشه در این شهر بغلی ثبت نام کنم؟ انتخابات ریاست جمهوری که همه جا مشترک است. مثل مجلس نیست که بگوئیم هر شهری جدا و مختص خودش است. نه در اون شهری که طبق قانون ایالات متحده از یک سال تا ۵ سال آنجا زندگی می کردید، یعنی اگر شما اسباب کشی کنید و بروید یک شهر دیگر و دو ماه بعد انتخابات باشد که کلاً نمی توانید در انتخابات شرکت کنید چون شهر شما

نیست و بومی اونجا نیستید. حداقل یک سال باید ساکن باشید. حالا سه روز رفتی مسافرت نمیشود آنجا ثبت نام کنید؟ نه. نمیشود. خب بعد چه می شود، روز انتخابات باید بنشینی در خانه و از تلویزیون انتخابات را نگاه کنی. حالا شما ثبت نام تان را هم کردید. دو ماه زودتر حالا بعضی ایالت ها تا ۱ هفته، حداقل یک هفته زودتر، روز انتخابات سفر برایت پیش آمد و رفتید در شهر دیگری، می-گویند که خوب سفر پیش آمده و می-روم آنجا رأی می دهیم، در ایران می گویند سفر پیش آمده رفتی مشهد همان جا داخل حرم صندوق می گذارند و می گویند رأی بده. در تهران ثابت کردی که شهروند تهرانی ثابت کردی که شهروند ساری هستی و ثابت کردی که شهروند اصفهانی و همان شهر باید رأی بدهید. ریاست جمهوری که کشوری است. فرقی نمی کند تو باید در شهر خودت رأی بدهی. بعضی ایالت ها می گویند باید حوزه انتخاباتی را هم معلوم کنی من مثلاً در حکیمیه رأی می دهیم، اجازه نداری مثلاً بروی و در شهرک شهید محلاتی رأی بدهی. باید در حکیمیه رأی بدهی.

محلّه و حوزه انتخاباتی را باید مشخص کنید. بعد اتفاقی که می افتد این است که در ایران روز انتخابات دنبال همه می کنند که هر کسی دوست داشت بیاید و رأی بدهید. در آمریکا دختر آقای ترامپ که حالا خیلی هم معروف است و در رسانه ها زیاد مطرح است به پدرش رأی نداد. چرا؟ چون دو ماه زودتر برای کمپین انتخاباتی پدرش برای تبلیغات و سخنرانی رفته بود و آن روز در نیویورک ثبت نام نکرده بود پس طبیعتاً روز رأی گیری که در نیویورک حضور داشت باز هم نتوانست رأی بدهد. این موضوع خیلی هم معروف شد که دختر ترامپ نتوانست به پدرش رأی بدهد.

حالا این مکانیزم چرا اینطور درمورد انتخابات طراحی شده. نگاه کنید انتخابات را در آمریکا می گویند مردم باید مشارکت بکنند ولی ما باید یک طوری قوانین را بنویسیم که مشارکت را مدیریت کنیم. یک وقتی یک جایی یک کاری که لازم بود اصطلاحاً هم در آمریکا یک بحثی دارند می گویند "جری مندرینگ" در فارسی هم سرچ کنید همین جری مندرینگ مشخص است. این ها قوانین را یک طوری می نویسند که در واقع بتوان آنرا مهندسی کرد. مثلاً در یک ایالتی، فرماندارش دموکرات است، او طوری از قوانین استفاده می کند (کار غیر قانونی نمی کنند این خیلی تحسین دارد دستشون درد نکنه خیلی خوبه) کار غیر قانونی نمی کنند ولی از قوانین یک طوری استفاده می کنند که اون ایالت دموکرات می شود. دور بعد درواقع اون ایالت فرماندارش می شود جمهوری خواه، همان ایالت با همان مقدار رای درصداً آرا می شود جمهوری خواه. بخاطر همین است که انقدر راحت می شود با قوانین بازی کرد.

یک کتاب دیگر به عنوان بحث آخرم می خواهم در موردش صحبت کنم، بحث مطالعه که کتاب عزیمت به تهران است "گوینگ تو تهران". این کتاب به فارسی ترجمه شده به شدت به شدت کتاب توصیه شده ای است و حتماً حتماً کسی می خواهد نگاه آمریکایی ها را نسبت به ایران ببیند باید این کتاب را بخوند، نویسنده های این کتاب یک زن و شوهر آمریکایی هستند که مشاور امنیت ملی آمریکا بودند، حالا استاد دانشگاه هستند و صحبت می کنند، در واقع سخنران هستند که این کتاب را نوشتند و البته نگاه اصلی این کتاب که عنوان اصلیش هم همین است و مترجم چیزی را تغییر نداده. چرا آمریکا باید واقعیت جمهوری اسلامی ایران را بپذیرد. سه تا پیش فرض در مورد ایران می گوید: آمریکایی ها فکر می کنند که حکومت ایرانی حکومتی است که مردمی نیست

بعد این را استدلال می کند که چرا غلط فکر می کند و واقعاً مردم پشت حکومت هستند.

بعد فکر می کنند که یک حکومتی است که در واقع عقلانیت ندارد و استدلال می کنند که این حکومت عقلانیت دارد. البته آن کسی که این کتاب را نوشته منظورش این نیست که خیلی کشته مرده ماست و ما را مثلاً دوست دارد، این را باید حواسمون باشد. هیچ آمریکایی اینطوری نیست. ولی نگاهش این است که آمریکا باید از سر خصومت دست بردارد و وارد معامله شود و مثالی هم که می زند می گوید ما سال های سال با کشور چین دعوا داشتیم، وقتی با آنها وارد مذاکره شدیم و هم سطح به آنها نگاه کردیم و نگاه بالا به پایین مان را برداشتیم در گیری هاما با آنها کم شد و معتقد است با ایران هم باید همین کار را بکنیم و نباید در گیر شویم، ما اگر می خواهیم نفوذ داشته باشیم، کلیدش ایران است. مثال خاورمیانه را دقیقاً می زند و می گوید کلیدش ایران است و نباید در این موضوع به ایران زور بگوییم، به این دلیل به این دلیل به این دلیل ما باید بیاییم دقیقاً با آنها هم سطح برخورد کنیم تا بتونیم به چیزهایی که می خواهیم دست پیدا کنیم.

نکته خوبی هم که در این کتاب هست، "نگاه ما به خودمان متأثر از نگاه آن ها به ماست". یک مثال می زند. البته آن مثال را در این باب نمی زند اما من در این باب می خواهم استفاده کنم. می گوید که غلط است این نگاه و ما خیلی هم حس نمی کنیم غلط هم باشه و باور کردیم این رو مثال از آقای دکتر احمدی نژاد می زند و می گوید که آقای احمدی نژاد گفته که اسرائیل باید از روی زمین محو شود. خوب می گوید این دروغ است می گوید احمدی نژاد اصلاً این حرف را نزده. می گوید این دروغ است و نقل می کند از وزیر اطلاعات اسرائیل که ایشون می گوید که احمدی نژاد اصلاً همچین حرفی نزده است.

وزیر اطلاعات اسرائیل این را می گوید و ما در ایران هم باور نداریم که احمدی نژاد همچین حرفی را نزده باشد. حالا من بحثم ایشان نیست من موضوع را می خواهم بگویم، ما باور نداریم چرا چون همه رسانه ها این را گفتند و در فضای مجازی دست به دست شده و چرخیده و دیگر باور داریم که همچین حرفی زده شده. ایشان می گوید که احمدی نژاد حرفی که می زند این است که من می خواهم عیناً بخونم که احمدی نژاد می گوید محو اسرائیل به صورتی خواهد بود که شوروی از روی زمین برداشته شد. یعنی از داخل، به خاطر مشکلات داخلی اسرائیل عملاً از بین می رود، در واقع قرار نیست قدرت خارجی کاری بکند، نه ما قرار است حمله ای بکنیم، موشکی بزنییم کاری بکنیم، آن ها خودشان خودشان را از بین می برند و کلاً با شوروی مقایسه می شود و بعد هم می گوید که کجا این شایعه شروع شد از نیویورک تایمز شروع شد که در واقع اولین بار نیویورک تایمز این تیتراژ را استفاده کرد که احمدی نژاد این را گفته بعد رسانه های داخلی ما هم این را تکرار کردند، یعنی نگاه داخلی ما هم عملاً تحت تأثیر رسانه های آمریکایی است و این را چندین و چند فکت درباره صحبت ها در این کتاب می آورد حالا من کتاب "سندرز" را هم در مورد انقلاب اشاره کردم.

پرسش و پاسخ

سوال: با این وضعیتی که آمریکا دارد چرا ایرانی هایی که می روند آمریکا دیگر بر نمی گردند؟

پاسخ: نگاه کنید کمی از آن بر می گردد به آمریکا و کمی بر می گردد به ایران. ایرانی هایی که می روند به آمریکا عموماً قشر تحصیل کرده ما هستند و به نوعی اگر تحصیل کرده هم نباشند پول دار هستند و کسی که پول دار است، آنجا فشار خاصی احساس نمی کند. البته آن ها همشان می گویند پول در آوردن خیلی

سخت تر از ایران است. من با خیلی هاشان صحبت می کنم و می گویند که پول در آوردن سخت تر از ایران است. ولی فشار عموم مردم آمریکا را احساس نمی کنند و یک بخش دیگرش هم مربوط به مسائل دانشگاهی است که آن هم یک صنعت است که در موردش صحبت نکردیم، در واقع دانشگاه هم خودش به عنوان یک صنعت می شناسند نه به عنوان یک مرکز فرهنگی آموزشی. ما به عنوان فرهنگی آموزشی دسته بندیش می کنیم، آنها واقعا به عنوان صنعت دسته بندیش می کنند. آنهایی که وارد صنعت دانشگاه آمریکا می شوند عموماً درآمد های خوبی دارند که البته این درصد کمی از جامعه را در آمریکا شامل می شود، ولی ایرانی ها که می روند همشان جزء آن صنعت هستند یعنی کسی از ایران بلند نمی شود برود مثلاً با این نیت که فروشنده بشود ، که بعد فشار اقتصادی را حس کند. خوب می رود دانشگاه آنجا کار کند بنابراین در این صنعت وقتی وارد می شود و بخش خوش درآمد این صنعت هم وارد می شود و او مشکلی ندارد.

بخش داخلش هم مربوط می شود به اینکه یک خرده این سیستم به قولی بگوییم بوروکراسی یا گیر و گورهایی که در ایران انقدر زیاد است و فرد اذیت می شود، چون اینها عموماً از قشر دانشگاهی هستند. اینجا اگر کسی بخواهد یک کار تحقیقاتی انجام دهد در یک دانشگاه شما بخواهید مثلاً دانشگاه مهندسی باید یک موادی را بخرید تا یک آزمایشی را انجام دهید این پروسه ۶ ماه طول می کشد. در ایران وقتی یک لیستی بدهید به دانشگاه تا آنها یک ماده ای را بخرند، حتی ماده ای که نه تحریم است و نه خیلی ویژه و یک ماده معمولی است و خود فرد هم می تواند آنرا تهیه کند، ولی چون پولش را باید دانشگاه بدهد این پروسه شش ماه طول می کشد، ولی در آمریکا طرف می گوید من می خواهم یک تحقیقی انجام بدهم، یک تستی انجام بدهم، الان در خواست می کند و فردا می تواند

انجام بدهد. بعد کسی که در اون فضا زندگی کرده وقتی برگردد ایران هم سختش است که اینجا زندگی کند. می گوید من می خواهم ببینم اینجا خدمت کنم در کشورم علم را پیش ببرم خوب نمی توانم علم را پیش ببرم حداقل بروم آنجا به خودم خدمت کنم. یعنی آنهایی که در ایران درس می خوانند عموماً در ایران موفق تر هستند، نسبت به کسی که در خارج درس خوانده و می خواهد بیاید اینجا کار کند. چون کسی که در ایران زندگی کرده و درس خوانده با این پروسه وفق پیدا کرده و راحت تر است.

خوب من این چند نکته را بخوانم. این جملات که می خوانم متن انگلیسی آنها را هم آوردم. نوشته امروز طبقه ۱ درصدی ثروتمندان جامعه به طور متوسط ۱/۳ میلیون دلار درآمد دارند که سه برابر درآمد همین قشر در دهه ۱۹۸۰ است. یعنی درآمد اینها سه برابر شده.

از هر ۴ کودک سیاه پوست سه کودک قبل از آنکه به ۱۸ سالگی برسند حداقل یک سال در شرایط فقر زندگی خواهند کرد. حالا بعد خودش گفته خیلی شرم است برای کشور ما.

هیچ ایالتی، هیچ ایالتی در آمریکا نیست که در آن ۴۰ ساعت کار در هفته با حداقل دستمزد قانونی که همان ۷ دلار است، برای تهیه یک آپارتمان یک خوابه کافی باشد، یعنی نمی گوید خرج زندگی، می گوید یک آپارتمان یک خوابه بخواند بگیرد نمی تواند. امکان پذیر نیست.

سوال؟ در مورد تبعیض نژادی که صحبت کردید، وقتی رئیس جمهور آمریکا اوباما که خودش یک سیاه پوست است، نمی تواند مشکلات را برای سیاه پوستان برطرف کند.

پاسخ: نگاه کنید قانون گذاشتن و مطالبه حقوق میفته در پروسه کنگره. و کنگره خوب سفید پوست است.

واقعا همین طور است و کنگره حتی اگر هم سیاه باشد شرکت ها انقدر قدرت دارند که عملا اتفاقی نمی افتد. یعنی به شدت تحت تأثیر است و آنها یک قانون را تصویب می کنند هر دو تا مجلسشان باید رای بدهند و اگر یک مجلس از آن یکی قبول نکند رد می شود.

آنها می گویند "فیلی باستر" می کنند، اگر فارسی هم سرچ بزنید مشخص هست. نام یک آدمی است که اولین بار این کار را کرده باشد، ما در مجلس مان رئیس مجلس یا رئیس آن جلسه می گوید آقا شما اجازه دارید ۵ دقیقه صحبت کنید بعد از اون ۵ دقیقه هم میکروفن را قطع می کنند، نهایت یک بار یا دو بار به طرف تذکر می دهند که صحبت را جمع کن و بعد هم قطع می کنند. یا اگر می خواهد جلو تریبون صحبت کند یک تایم مشخصی دارد. در آمریکا این قانون وجود ندارد. هر چقدر بخواهی می توانی صحبت کنی، بی نهایت می توانی صحبت کنی و این نتیجه این بی نهایت صحبت کردن چیست؟ می گویند طرف "فیلی باستر" کرده. او آنجا می خواهد یک قانون تصویب نشود. می رود آنجا انقدر حرف می زند تا تایم رأی گیری تمام بشود. این طوری هم نیست که بگیم خوب این جلسه به نتیجه نرسیدیم می گذاریم برای جلسه بعد از ظهر یا جلسه فردا صبح. اون تایم بندی را در جلسه تعیین قانون دارند یعنی می گویند ما رای گیری این قانون را نهایتاً تا ساعت ۴ بعد از ظهر باید تموم کنیم. نشد لغو است، یعنی رای نیاورده است، بعد او می رود آنجا انقدر صحبت می کند تا زمان تمام شود، اون آقای "فیلی باستر" که برای اولین بار انجام داد فکر می کنم ۱۷ ساعت صحبت کرد من بین ۱۷ و ۲۷ ساعت شک دارم و جلسه اون روز تمام شد فردا صبح

نماینده ها آمدند و او به خانه برگشت چون تا فردا صبح وقت آن قانون بوده مثلاً ۸ صبح فردا زمان ثبت آن قانون بود.

برعکس آن آدم و اطلاعاتش که در مورد یک قانونی هم بود که بحث بهداشت و درمان بود که ترامپ نتوانست تصویب کند زیرا دموکرات ها نمی خواستند رای بیاورد و گفتند اگر جمهوری خواه ها به آن رای بدهند ما فیللی باستر می کنیم و اصلاً قانون را نیاوردند. یعنی برای تصویب نشدن قانون خیلی راه وجود دارد. راه های قانونی زیادی وجود دارد. برجام در کنگره تصویب نشد. چرا تصویب نشد؟ فیللی باستر کردند. تهدید به فیللی باستر کردند. یکی از نمایندگان دموکرات بود که در سنا تهدید به فیللی باستر کرد و وقتی که در سنا اصلاً ارائه نشد اصلاً بردنش به مجلس نمایندگان هم الکی است چون باید هر دو تاش تصویب شود و کار خاصی نکرد و سنا چون تهدید به فیللی باستر شد کلاً برجام نرفت. ما در مجلسمون تصویب کردیم با یک مکانیزم ویژه ای اما اونها اصلاً تصویب نکردند

چکار کردند؟ یک فرمان اجرایی او باما صادر کرد که اون هم خیلی ایراد گرفته شد و گفتند این مکانیزم غلط است. اونها قبول نکردند و فرمان اجرایی ارزش ندارد و تحریم ها تعلیق شد و ترامپ هم آمد و گفت فرمان اجرایی بوده و فرمان اجرایی من نیست و آن یک رئیس جمهور دیگر بود و من یک رئیس جمهور دیگر هستم. گفت من آن فرمان اجرایی را قبول ندارم. ولی اگر آن کنگره تصویب می شد. خیلی ضمانتش بیشتر بود چون باید دوباره آن پروسه را برای لغوش طی می کردند که خوب عملاً نشد.

سیاست خارجی آمریکا بر خلاف چیزی که در کشور ما تبلیغ می شود و الان هم می گویند که اگر ترامپ برود وضع ما خیلی خوب می شود یا مثلاً اگر یک دموکرات روی کار بیاید برای ما خیلی خوب می شود، اما بر خلاف تبلیغی که

می کنند رکن اصلی سیاست خارجی سنا است نه مجلس قانون گذاری نمایندگان و مجلس سنا، نخبگانی تر هم هست و مردم هم نمی توانند هر کسی را انتخاب کنند و هر کسی را که حزب بگویند می توانند انتخاب کنند ولی در مجلس نمایندگان هر کسی را می توانند انتخاب کنند، البته داخل مجلس نمایندگان حزبی هستند ولی مثل مجلس ایران هست که ۴ نفر با هم یک ائتلافی درست می کنند.

در آمریکا به دلیل همان نگاه مذهبی یا همان دیدگاه پرولایفی که هست، همان قوانینی که در مورد سقط جنین هست در مورد خودکشی هم هست و معتقدند که باید به زندگی احترام گذاشت اما در بیشتر کشورهای اروپایی مثلاً اسکاندیناوی اینگونه نیست و می گویند هر کسی هر کاری خواست، انجام دهد.

محصولش صرفاً ماشین نیست. مثلاً در مورد صنعت زندان که گفتم محصولش چیست. و بسیاری از دانشگاه های بزرگ هم در خدمت صنایع هستند، مثلاً تقریباً ۲-۳ سال پیش دانشگاه هاروارد اعلام کرد که چربی خیلی بدتر از قند است و فاش شد که شرکت هایی که از قند استفاده می کردند به دانشگاه پول داده بودند تا در مورد چربی تحقیق شود ولی الان اثبات شده که قند خیلی بدتر از چربی هست و گفتند علت آن تحقیقات این بوده که صنعت آن موقع این تحقیقات را می خواسته است. شاید این موضوع در مورد نمک هم باشد و هنوز تحقیقات زیادی در مورد نمک صورت نگرفته است و شاید نمک از اینها هم بدتر باشد.

پایان

✓ سایر محصولات در کانال @jahade1 پیامرسان ایتا قابل دریافت می باشد.